

شناسنامه‌ی طوفانی

برای دوست شاعرم میرکسری حاج سید جوادی



تا آن دو ماجرای کویری
بادها!

خیمازه کشان

بر آستانت

فروغلتیدند

و پیغامی از افیون

جهان را در نور دید.

در شناسنامه‌ای طوفانی

چگونه بی عشق نمی ترسیدی؟

عشق؟

معاصری عتیق است

مسافری سرد

چمدانی پر از شهاب

و راهی میانبر

به گیلاسهای

رنگ پریده

چگونه بی عشق نمی ترسیدی

آفریدگار کوچک.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

آنافیا، پنجمین فصل
دختران آبی بخت
بر خطابه‌های خاک می‌شکنند
آه...

یک بافه ماگنولیا
چند سطر حادثه
و پنج دیباچه‌ی عریان
برای چهار فصل
آنافیا!

- ژرمن مهتابی -
عروس وحش
بر دروازه‌ی پنجمین فصل
می‌شکند

و من
یک شاخه شعر
حوالی طوفان و

پنجمین فصل هستی را
به گل شیطان می‌سپرم.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مهتابی هجران
دوستت دارم
چونان آواز شوریده‌ای
در باد
چونان رایحه‌ی بندرها
و جاده‌های
ولگرد.

آیا به یاد داری
آن غربت کوچک را
که توامانش می‌نوشیدیم؟

این یار
برخیز تا آسمانت را
رهتوشه کنیم
در کاروانهای آتشزنه

و مهتابی هجران

بیارامیم

و بارایحه بندرها

های های گریه کنیم

آه...

اشک‌هایت

بی تابم می‌کنند

چونان غبار پر پروانه

پر سر انگشتان باد.

پائیز، با آرواره‌های مه آلودش

آسمان خاکستری

قطره آبی است غول آسا

که دیر است

با فریادی مشبک

و سرسامی سهمگین

دانش گداخته‌ی بشری را

صیقل می‌دهد.

انبوه گیسوان من

کدام آتش را به قربانگاه تندرها

خواهی سپرد؟

کدام شبنامه‌ی سترون را

زمزمه خواهی کرد؟!

که اندوه

سنگین و بی تلاطم می‌گذرد

با آرواره‌های مه آلودش.

در من کسوفی بیدار می‌شود

می‌سوزم

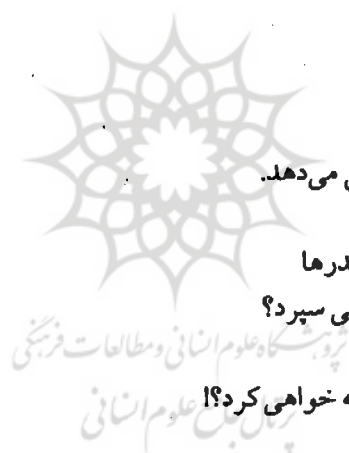
در اندوه شرفیت

و تو با پوست روشنت

تاریکم می‌کنی.

هذیان

اندوه



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایان بنام علوم انسانی

تب
اندوه تاولی بر تارک تابناک
تب.

با زخم‌های جوانت
با شب‌نم و جنون
بر آمدی

شریانهای صاعقه
و ریتم‌های رنگین‌کمان
در تو می‌تپید
وقتی چنین می‌خواستمت
عاطفه‌ای تاریک
به کشتنت

برخاست

از گودال شهر، سر بر نیاوردی.

شاید چنار چارشانه‌ای

می‌شدی

یا صنوبر سرسبزی

تا دانش نسیم

سنفونی آبهارا

منقلب کند
پروژه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

شاید

آنسوی آویشن

هنگام که

از دریا به کوهستان

بر می‌شدی

آن مادیان بورا برش

شیشه می‌زد کرانه را.

یا آن آهوانه چشم

در شرق سوخته

از نافه‌های کال

بر چشم سرمه می‌کشید.

ای کاش

بر شانه‌ی هجاها

وداع کرده بودمت

با ناسروده‌های

عطر آگینت

بازخم‌های جوانت

«جمهوری گلها و بوسه‌ها».

ای وارث یاخته‌ها

و گل‌سنگ‌ها

می دیدمت و زان از دودمان قرن

می دیدمت

به گاهواره‌ی باران

به کهکشان مروارید

آه ای تناور متروک

عاطفه‌ای تاریک

به کشتنت برخاست

از گودال شهر

سر بر نیاوردی.

هیچ خیابانی ادامه ندارد

برای دوست مهربانم پیروز

و خانواده‌ی محترم مش فرانک،

صبا و کیمیای کوچولو

سحرگاهان

از هجاها‌ی شاعرانه تهی می‌شود

مسافران کال

در گیسوان باران

پناه می‌جویند

کالسکه‌ای گریان

از تالار مه تشییع می‌شود

و آسمانی بازگون

کهکشان‌هایش را

به خاک می‌سپرد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی